

تأثیر فرایند توافق هسته‌ای بر ادراک آمریکا از عقلانیت راهبردی ایران^۱

محمد جمشیدی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۴)

چکیده

برخلاف فضا سازی‌های رسانه‌ای، اسناد رسمی ایالات متحده تصریح دارند که جمهوری اسلامی ایران یک بازیگر عقلانی است و این عقلانیت فرصتی برای اثرگذاری، در مناسبات با تهران، ایجاد می‌نماید. این درک راهبردی در کنار وضعیت «عدم اطمینان» در خاورمیانه در پی بیداری اسلامی از مبانی شکل‌دهنده نوع ابزارهای سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، از جمله تحریم، بوده است. در پی انتخابات ریاست جمهوری و توافق هسته‌ای، واشنگتن با ارزیابی مجدد از میزان کارایی سیاست و ابزارهای خود، الزامات تداوم/تغییر مسیر را بررسی نموده است. این نوشتار با تمرکز بر تحلیل گفتمان رسمی واشنگتن در این دوره، به دنبال پاسخ به این سوال است که ارزیابی واشنگتن از تهران در پی توافق هسته‌ای چه بوده است و این ارزیابی چه تاثیری بر چشم‌انداز رقابت راهبردی بین ایران و آمریکا بخصوص در منطقه خواهد داشت. فرضیه نوشتار آنست که در وضعیت جدید، مواجهه بین ایران و آمریکا به سمت الگوی جدید ترکیبی سوق می‌یابد که از یک سو، مبتنی بر "پیشگیری" از "مسیر" تحقق گزینه‌های نامتعارف است و از سوی دیگر بر تداوم و تشدید تقابل در سطوح متعارف و نامتعارف استوار است. نهایتاً این نوشتار به راهبرد مناسب جهت مدیریت وضعیت در راستای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

واژگان کلیدی: عقلانیت، توافق هسته‌ای ژنو، تحریم، مذاکرات هسته‌ای، برجام، آمریکا، خاورمیانه، بیداری اسلامی

۱. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی دانشگاه تهران می‌باشد.

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

مقدمه

در علوم سیاسی، همانند دیگر علوم اجتماعی، برداشت^۱ از واقعیت مهم‌تر از خود واقعیت است. این مسئله بخصوص در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد و کشورها سعی می‌کنند هم در بعد ایجابی و هم در بعد سلبی، برداشت حریف خود را به نحو مطلوب، «شکل»^۲ دهند. واقعیت نوع سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران، ریشه در برداشت آمریکا از موقعیت و توانمندی طرف ایرانی دارد. برداشت‌ها ثابت نیستند و در زمان‌ها و موقعیت‌های متفاوت، تغییر می‌کنند. جهان سیاست نیز جهان سیالی است. برداشت‌ها شکل‌دهنده نوع محاسبه بازیگران از یکدیگر و در نتیجه مبنای شکل‌گیری سیاست‌های متنوع هستند. حال سؤال این است که برداشت و محاسبه طرف آمریکایی از ایران چیست که از سیاست تشدید تحریم‌های فلج‌کننده به مذاکره و توافق هسته‌ای و رسیده است و همچنان بعد از توافق، حاضر نیست که تحریم‌ها را به صورت معناداری کاهش دهد. با مروری به انبوه توصیه‌های راهبردی که به دولت اوباما در چند سال گذشته درباره برنامه هسته‌ای ایران ارائه شده است و با توجه به ابزارهای مختلفی که ایالات متحده برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود در اختیار دارد، واشنگتن «تغییر محاسبه» ایران را به عنوان «هدف اعلامی» خود مطرح کرده است. علت این انتخاب ناشی از طیفی از واقعیات است که یک سر آن طیف به درک آن‌ها از نظام سیاسی و محیط داخلی ایران برمی‌گردد و سر دیگر آن طیف به محدودیت‌های قدرت و منابع در اختیار ایالات متحده در دوره کنونی مربوط می‌شود. رویکرد آمریکا نسبت به ایران برآمده از استراتژی ایالات متحده در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. به عبارت دیگر، سیاست واشنگتن در قبال تهران دارای ارتباط معناداری با دیگر اهداف سیاست خارجی آن و همچنین کاستی‌ها و ضعف‌های آن دارد. دو تحول اساسی تأثیرگذار بر سیاست خارجی کنونی آمریکا، تداوم بحران اقتصادی و بیداری اسلامی در منطقه است. ترکیب این دو تحول آمریکا را به این واقعیت رسانده که برای تداوم قدرت خود نیازمند تعریف جدیدی از چستی تمرکز راهبردی می‌باشد که بر اساس سند بازبینی استراتژی دفاعی آمریکا در سال ۲۰۱۲ با عنوان چرخش به آسیا^۳ مطرح شد. در این میان سیاست آمریکا در قبال ایران به وضوح از این نگاه استراتژیک تأثیر پذیرفته است. به عبارت دیگر، نوع برخورد آمریکا با ایران در وهله اول، متأثر از درک واشنگتن از تهران و نظام تصمیم‌گیری در آن می‌باشد و ثانیاً برآمده از الزامات راهبردی آمریکا در منطقه و جهان می‌باشد.

1. Perception
2. Shaping
3. Pivot to Asia

بدین ترتیب، این نوشتار به دنبال پاسخ به این سؤال است که با توجه به روند مذاکرات و توافق هسته‌ای، برآورد راهبردی واشنگتن از تهران چه بوده است و این ارزیابی چه تأثیری بر چشم‌انداز رقابت راهبردی بین ایران و آمریکا بخصوص در منطقه خواهد داشت. در این میان تمرکز اصلی بر فرایند تصمیم‌گیری و محاسبات راهبردی جمهوری اسلامی از منظر ایالات متحده است. فرضیه نوشتار آن است که روند و نتیجه مذاکرات هسته‌ای مقوم ادراک آمریکا از عقلانیت ایران است و در دوره پسابرجام، مواجهه بین ایران و آمریکا به سمت الگوی جدید ترکیبی سوق می‌یابد که از یک سو، مبتنی بر «پیشگیری» از «مسیر» تحقق گزینه‌های نامتعارف در چارچوب سیاست اجبار است و از سوی دیگر بر تداوم و تشدید تقابل در سطوح متعارف و نامتقارن استوار است.

الف) چارچوب نظری: نظریه انتخاب عقلانی

نظریه انتخاب عقلانی طی دهه ۱۹۵۰ به عنوان یکی از ابزارهای تحلیل سیاسی مطرح شد. در واقع با پایان جنگ دوم جهانی و آغاز جنگ سرد که رئالیسم مورد توجه جدی، بخصوص در ایالات متحده، قرار گرفت نظریه انتخاب عقلانی نیز برجسته گردید. یکی از اصول اساسی رئالیسم کلاسیک آن است که دولت‌ها رفتار عقلانی دارند به این معنی که با محاسبه هزینه-فایده کنش‌های رقیب، رفتاری را انتخاب می‌کنند که مطلوبیت حداکثری داشته باشد. مایلز کاهلر در مقاله خود با عنوان «عقلانیت در روابط بین‌الملل» (Kahler, 1998: 919-941) و همچنین آلیسون و زلیکو (Allison & Zelikow, 1999: 26-33) رابطه بین عقلانیت و رئالیسم را به خوبی تبیین می‌کنند. این نظریه اساساً یک نظریه اقتصادی است که به دنبال تحلیل رفتار منفعت طلبانه افراد در بازار است که رقابت و کنترل منابع کمیاب به عنوان هدف اول تعریف می‌شود. (Heywood, 2004: 246) بدین ترتیب، این رویکرد مبتنی بر مدل انسان اقتصادی است و نه مدل انسان اجتماعی. در واقع، همان‌طور که گرین و شاپیرو گفته‌اند: این مقایسه بین رقابت بازاری برای کالا و رقابت سیاسی برای ثمرات قدرت برای بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی بیانگر آن است که روش‌های علم اقتصاد می‌توانند به گونه‌ای سودمند برای مطالعه علم سیاست بکار بسته شوند. (Green, D. P. & Shapiro, 1994: 1) در واقع استدلال اساسی شکل‌دهنده این نظریه آن است که با در نظر گرفتن ترکیب شرایط محیطی، از جمله سلاقی، باورها و گزینه‌های جایگزین، عقلانیت فرد به تنهایی کافی است که گزینه بهینه نهایتاً انتخاب شود.

در واقع، تفاوت اساسی میان نظریات (نو) واقع‌گرایی، (نو) لیبرالیسم و سازه‌انگاری در عقلانیت نهفته در بازیگران عرصه بین‌الملل است. نواقح‌گرایی و نولبرالیسم در مطالعه سیاست

خارجی کشور از الگوی انسان اقتصادی پیروی می‌کنند که به نظریه‌های عقلانی سیاست تعلق دارد. در مقابل، سازه‌نگاری محاسبات خود را از رفتار خارجی دولت‌ها بر مفهوم انسان اجتماعی بنیان می‌نهد. رهیافت‌هایی که بر الگوی انسان اقتصادی تکیه می‌کنند بازیگران را موجوداتی سودجو تلقی می‌کنند که به صورت فردی و سازمانی رفتار خود را بر اساس میزان هزینه و سود احتمالی انجام می‌دهند. بنابراین تصمیم‌های آن‌ها بر اساس یک فرایند محاسبه عقلانی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب الگوی عقلانی تصمیم‌گیری بر اساس مفروضات زیر شکل می‌گیرد:

- تصمیم‌گیری در شرایط اطمینان کامل انجام می‌گیرد.
 - تصمیم‌گیرنده نه تنها این اطلاعات را به‌طور جامع و کامل در اختیار دارد، بلکه از توانایی لازم برای استفاده از این اطلاعات نیز برخوردار است.
 - معیارهای انتخاب روشن است و تصمیم‌گیرنده دارای یک سیستم رجحان منطقی است که می‌تواند با نظم بخشیدن به ارزش‌های خود، راه‌های مختلف را ارزش‌گذاری و طبقه‌بندی کند.
 - تصمیم‌گیرنده ضمن این که می‌تواند نتایج مرتبط هر راه را (از لحاظ اقتصادی یا سایر ارزش‌ها) محاسبه و با دیگر راه‌ها مقایسه کند در انتخاب راه از آزادی عمل کامل برخوردار است.
 - در چارچوب این مفروضات، تصمیم‌گیرنده قادر است راهی را انتخاب کند که بالاترین ارزش را از لحاظ اقتصادی برای وی به همراه داشته باشد.
- در عین حال، باید توجه داشت که خود مفهوم عقلانیت آن‌گونه که در مدل بازیگر عقلانی مطرح شده است با چالش‌های عملی و نظری مواجه شده است. شاید بتوان گفت که علت این امر آن است که عقلانیت محض به‌جز در شرایط آزمایشگاهی وجود خارجی ندارد و تصمیم‌گیرندگان با محدودیت‌های مختلفی مواجهند که امکان انتخاب گزینه بهینه و با حداکثر مطلوبیت را، آن‌طور که نظریه عقلانیت مستتر است، ممکن نیست. هربرت سایمون بر همین اساس مفهوم کاربردی‌تر عقلانیت محدود را در برابر عقلانیت محض مطرح کرد. بر اساس عقلانیت محدود تصمیم‌گیرندگان با سه محدودیت واقعی روبرو هستند: ۱- اطلاعات در دسترس آن‌ها درباره گزینه‌های انتخابی و پیامدهای آن‌ها، محدود است ۲- عقل بشر از ظرفیت شناختی محدودی برای بررسی و ارزیابی همه اطلاعات موجود برخوردار است ۳- تصمیم‌گیری بخصوص در شرایط بحرانی با محدودیت وقت همراه است. بدین ترتیب، سایمون استدلال می‌کند که حتی تصمیم‌گیرندگان عقلانی هم مجبور هستند بجای انتخاب بهینه، به

انتخاب رضایت‌بخش تن دهند. (Jones, 1999: 301- 302)

در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نظریه انتخاب عقلانی را آلیسون تحت عنوان مدل بازیگر خردمند مفهوم‌پردازی کرده است. رهیافت تصمیم‌گیری در سیاست خارجی با زیرسوال بردن پیش‌فرض یکپارچه بودن کنش‌گران و نقش تعیین‌کننده ساختار بر سیاست خارجی، توجه ما را به عوامل داخلی و پویایی‌های درونی دولت‌ها جلب می‌کند و سیاست خارجی را محصول ترکیب پیچیده‌ای از فاکتورهای شخصیتی، روان‌شناختی، سازمانی و البته محیطی معرفی می‌نماید. با توجه به پیچیدگی سیاست‌گذاری خارجی، به نظر می‌رسد که این رهیافت نقشی حیاتی در درک جامع رفتار سیاست خارجی کشورها و روابط بین‌الملل دارد.

ب) مبانی ادراک آمریکا از ایران هسته‌ای

فارغ از فضاسازی‌های رسانه‌ای که علیه جمهوری اسلامی جریان دارد اجماع نخبگان اجرایی ایالات متحده درباره ایران متفاوت از چهره‌سازی‌های رسانه‌ای است. این امر به صورت خاص در اسناد جامعه اطلاعاتی آمریکا قابل مشاهده است. مهم‌ترین مؤلفه‌های نوع ادراک آمریکا از ایران، بخصوص در دوره اوباما، عبارتند از:

ایران دارای «عقلانیت» است

علیرغم همه جنجال‌های غرب، ارزیابی جامعه اطلاعاتی آمریکا از جمهوری اسلامی ایران این است که تهران یک بازیگر عقلانی است، دارای «عقلانیت» می‌باشد و به تبع آن، تصمیم‌گیری‌های آن بر اساس «محاسبه هزینه- فایده» رقم می‌خورد. همین واقعیت محاسبه‌گری ایران بهترین «فرصت» برای غرب محسوب می‌شود که بتواند با تغییر نسبت هزینه- فایده، بر تصمیم‌های ایران «تأثیر» بگذارد. این ادراک و عبارات به صورت مکرر در برآوردهای اطلاعاتی آمریکا و گزارش‌های سالانه ایالات متحده از تهدیدهای جهانی ذکر می‌شود است.

(World Wide Threat Assessment, 2009: 19- 20; 2010: 13- 14; 2011: 4- 5; 2012: 9- 11)

این اعتراف برای اولین بار در دولت بوش و در گزارش جامعه اطلاعاتی آمریکا با عنوان «نیات و توانمندی‌های هسته‌ای ایران»^۱ بدین گونه مطرح شد: «ارزیابی ما این است که توقف برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳ که در پاسخ به فشارهای بین‌المللی بود بیانگر آن است که تصمیم‌های تهران بر محاسبه هزینه و فایده استوار است و این گونه نیست که تهران بدون در نظر گرفتن هزینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی به سمت سلاح اتمی خیز بردارد» (NIE, 2007: 7)

این برآوردها به صورت مکرر در ارزیابی‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا در دولت اوباما نیز منتشر شده است. بر اساس گزارش جامعه اطلاعاتی در سال ۲۰۱۳: «قضاوت ما این است که تصمیم‌گیری هسته‌ای ایران را رویکرد هزینه- فایده هدایت می‌کند که متضمن فرصت‌هایی برای تأثیرگذاری بر تهران برای جامعه بین‌الملل است. بدون تردید زمانی که رهبران ایران درباره برنامه هسته‌ای خود تصمیم می‌گیرند امنیت، پرستیژ، نفوذ، و همچنین محیط سیاسی و امنیتی بین‌الملل را در نظر می‌گیرند.» (World Wide Threat Assessment, 2013: 7- 8)

درک آمریکا از وجود عقلانیت راهبردی در ایران و اینکه در ایران نه تنها مکانیسم تصمیم‌گیری به صورت واقعی فعال است بلکه بر اساس رویکرد هزینه- فایده عمل می‌کند گزینه و فرصتی در اختیار آمریکا قرار می‌دهد تا با افزایش هزینه‌های ایران، تهران را مجبور به بازاندیشی درباره سیاست‌های راهبردی خود از جمله درباره برنامه هسته‌ای بنماید. (جمشیدی، ۱۳۸۶) این رویکرد برخلاف تصویرسازی صهیونیست‌ها و تندروهای آمریکایی مبنی بر آخرازمایی بودن خصلت تصمیم‌گیری‌های تهران و اولویت ایدئولوژی بر بقا در تفکر آن است. (Netanyahu, 2012)

ایران تهدید فوری نیست

با مروری مجموعه گزارش‌های جامعه اطلاعاتی و مواضع علنی مقامات آمریکا به وضوح می‌توان این گزاره راهبردی را مشاهده کرد که ایران سلاح اتمی ندارد و تصمیمی برای ساخت سلاح نیز نگرفته است. در واقع علیرغم همه فشارهای آمریکا علیه ایران، ایالات متحده به صورت رسمی بر این باور است که ایران نه سلاح دارد و نه تصمیمی برای ساخت آن گرفته است. به عبارت دیگر، تهدید ایران، فوریت ندارد و لذا آمریکا در مواجهه با ایران، زمان دارد. گزارش‌های ارزیابی سالانه تهدیدها تصریح می‌کنند که: «ما نمی‌دانیم که آیا ایران نهایتاً تصمیم به ساخت سلاح خواهد گرفت یا نه... پیشرفت‌های فنی ایران، بخصوص در غنی‌سازی اورانیوم، این ارزیابی ما را تقویت می‌کند که ایران از ظرفیت علمی، فنی و صنعتی برای ساخت نهایی تسلیحات هسته‌ای برخوردار است؛ البته اگر چنین تصمیمی بگیرد... بنابراین مسئله اصلی اراده سیاسی آن‌ها برای انجام این کار است» (NIE, 2009- 2013) این ارزیابی آن قدر متقن بوده است که اوباما در نشست سالانه آپیک با دفاع از آن، تأکید کرد که: «ارزیابی هر دو کشور ایالات متحده و اسرائیل این است که ایران هنوز دارای سلاح هسته‌ای نیست و ما به شدت در نظارت بر برنامه آن‌ها هوشیار هستیم.» (Obama(b), 2012) پنتا وزیر دفاع وقت آمریکا نیز همین ارزیابی را در برابر سنای آمریکا مطرح کرد: «اطلاعات ما نشان نمی‌دهد که آن‌ها تصمیم گرفته باشند

که سلاح هسته‌ای بسازند» (Panetta, 2012) درست به دلیل همین واقعیت است که خط قرمز مورد نظر آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران «ساخت» سلاح هسته‌ای^۱ است. بر این اساس، همان‌طور که گزارش‌های جامعه اطلاعاتی می‌گوید، مسئله آمریکا «اراده سیاسی» ایران است و اینکه توانمندی‌های فنی ایران به گونه‌ای در کنار تحولات داخلی و خارجی قرار نگیرد که ایران نهایتاً تصمیم به ساخت سلاح بگیرد. به عبارت دیگر، ایران از توانمندی علمی و فنی لازم برخوردار است ولی هنوز «اراده» یا «تصمیمی» برای ساخت سلاح نگرفته است و لذا آمریکا باید تلاش کند که از تحقق اراده احتمالی، «پیشگیری» نماید. این هدف صرفاً با بهره‌برداری از فرصت‌های ناشی از همان عقلانیت راهبردی ایران امکان‌پذیر است.

انصراف داوطلبانه، وضعیت پایدارتری است

از نظر رئیس‌جمهور آمریکا حل دائمی و نه موقتی مسئله هسته‌ای ایران آن است که خود ایران دست از برنامه هسته‌ای‌اش بردارد و استفاده از گزینه‌های سخت فقط باعث تحریک مردم و مقامات ایران برای پیشروی بیشتر و حتی دستیابی به بمب می‌شود. اوباما رویکرد خود را این گونه مطرح می‌کند: «استدلال ما این است که به صورت تاریخی ثابت شده است که تنها راهی که یک کشور، بدون مداخله نظامی مستمر، نهایتاً تصمیم گرفته که سلاح هسته‌ای نداشته باشد آن است که خود آن‌ها این گزینه را از روی میز بردارند. این همان چیزی است که در لیبی و آفریقای جنوبی اتفاق افتاد». (Goldberg, 2012) لذا تصمیم خود ایران به تبعیت از مسیر مطلوب آمریکا، نه تنها چالش کنونی را مهار می‌کند بلکه عدم تجدید برنامه هسته‌ای در آینده را نیز تضمین می‌نماید.

گزینه‌های دیگر پرهزینه است

تداوم بحران اقتصادی آمریکا در کنار ناکامی‌های راهبردی ایالات متحده در دو جنگ عراق و افغانستان نه تنها باعث عدم تمایل جدی دولت و جامعه آمریکا از گزینه نظامی دیگر در منطقه و حتی تغییر راهبرد نظامی ایالات متحده شده است (Department of Defense, 2012) بلکه مجموع مطالعات و برآوردهای ایالات متحده از طیف گزینه‌های واشنگتن در برابر تهران بیانگر پرهزینه بودن، غیر پیش‌بینی‌ناپذیری پاسخ ایران، و غیرقابل مدیریت بودن صحنه مواجهه احتمالی با ایران است تا جایی که اوباما در سخنرانی سالانه خود در اجلاس اسپیک از

«حرف‌های بیهوده»^۱ از جنگ علیه ایران انتقاد کرد و آن را برای منافع ملی آمریکا خطرناک و به نفع ایران، توصیف کرد. (Obama(b), 2012) وزیر دفاع سابق آمریکا نیز با صراحت بیشتر در این رابطه می‌گوید: «بمباران ایران موجب پدید آمدن چندین نسل از نیروهای جهادی می‌شود و نوادگان ما باید با آن‌ها در خاک آمریکا بجنگند». (Blair, 2009)

این در حالی است که واشنگتن نسبت به عملکرد تحریم‌ها احساس رضایت می‌کند. جیکوب لیو، وزیر خزانه‌داری آمریکا با تصریح به اینکه «آلترناتیوهای تحریم، بدتر هستند» تأکید می‌کند «من فکر نمی‌کنم که هیچ رییس جمهوری این تصمیم را بگیرد که بدون به نتیجه رسیدن ابزارهای در اختیار، از مسئله تحریم فراتر برود». از نظر وی، «تحریم‌ها در حال کار کردن هستند ما این وضعیت را در تولید ناخالص داخلی، ارزش ریال، نرخ بیکاری و تورم در ایران می‌بینیم». وی نهایتاً می‌گوید «هدف ما، تغییر تصمیم‌گیری‌هاست. برای ایجاد تغییرات باید شاهد تصمیماتی باشیم که در بالاترین سطح اتخاذ شده باشند». (Lew, 2013)

بدین ترتیب، اگرچه سیاست تغییر محاسبه زمان‌بر و نیازمند ایجاد و حفظ اجماع بر ضد جمهوری اسلامی است اما با توجه به واقعیات فوق که در واقع پنجره‌ای از فرصت برای غرب باز می‌کند و همچنین این واقعیت که گزینه‌های سخت در شرایط بحرانی غرب، نه تنها بسیار پرهزینه است بلکه منجر به اتحاد ملی و پیشرفت فزاینده هسته‌ای در ایران نیز می‌شود، تغییر محاسبه می‌تواند به عنوان هدف تعریف شود. در واقع آمریکا آن‌قدر زمان دارد که بتواند یک سیاست زمان‌بر را دنبال کند. جالب اینکه مخاطب اصلی این سیاست، جامعه و مردم ایران هستند.

ج) درک ایالات متحده از خاورمیانه پس از بیداری اسلامی

مطالعه نظم خاورمیانه و تحولات سیاسی آن تا پیش از وقوع بیداری اسلامی، غالباً با استفاده از نظریه‌های رئالیستی انجام می‌گرفت. این نظریه‌ها با تمرکز بر نقش دولت‌ها و نوع تعاملات میان آن‌ها قادر به ارزیابی تحولات منطقه بودند. بر این اساس، وجه اصلی ثبات و تعادل در خاورمیانه مبتنی بر مکانیسم موازنه قوا و متمرکز بر توانمندی‌های نظامی کشورها بود و ثبات درونی رژیم و ویژگی‌های نظام سیاسی حاکم بر این کشورها از اهمیت چندانی در این موازنه راهبردی برخوردار نبودند. اما وقوع بیداری اسلامی موجب شد که محیط داخلی کشورها بر روابط بین دولت‌ها اولویت پیدا کند. اصلی‌ترین ویژگی‌های خاورمیانه بر اساس درک آمریکا شامل مؤلفه‌های زیر است:

مردم: بازیگران اصلی

مهم‌ترین تحول در چارچوب انقلاب‌های منطقه در سال ۲۰۱۱ این بوده که «مردم» به بازیگران اصلی و فعال صحنه سیاست تبدیل شدند. در واقع، در این دوره شاهد حضور توده‌های مردمی، و نه صرفاً طبقه متوسط شهری می‌باشیم. در حالی که تا پیش از این نظریه‌های رئالیستی با تمرکز بر نقش دولت‌ها و نوع تعاملات میان آن‌ها قادر به ارزیابی تحولات منطقه بودند اما با ورود این بازیگر جدید به صحنه کل معادله راهبردی منطقه متأثر گردید. باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا در مهم‌ترین سخنرانی خود درباره انقلاب‌های منطقه که در محل وزارت خارجه ایراد شد با معرفی این نوع حضور توده‌ای به عنوان «پوپولیزم» به عنوان منبع تهدید تصریح می‌کند که:

«منطقه‌ای که متحمل تغییرات گسترده شده منجر به غلبه پوپولیزم خواهد شد که در آن چارچوب، میلیون‌ها نفر از مردم - و نه فقط تعداد اندکی از سران- باید به یک سیاست اعتقاد پیدا کنند.» وی در ادامه می‌گوید: «ایالات متحده برای چندین دهه مجموعه‌ای از منافع اساسی را دنبال کرده است: مبارزه با تروریسم و توقف گسترش تسلیحات هسته‌ای، تضمین جریان آزاد تجارت و تأمین امنیت منطقه، تقویت امنیت اسرائیل و پیگیری صلح اعراب و اسرائیل... با این حال باید قبول کنیم که استراتژی که صرفاً مبتنی بر پیگیری این اهداف باشد شکم هیچ گرسنه‌ای را سیر نمی‌کند یا موجب ابراز آزادانه اندیشه‌ها نمی‌شود. از سوی دیگر، نپرداختن به آمال و آرزوهای مردم عادی نیز فقط باعث تشدید بدگمانی عمومی به سیاست‌ها و منافع آمریکا به بهای مردم منطقه می‌شود.» (Obama(a), 2011)

با گذر زمان و روشن‌تر شدن چشم‌انداز تحولات منطقه، باور به نقش مردم به چیزی فراتر از مواضع دیپلماتیک تبدیل شد به طوری که ارزیابی‌های اطلاعاتی آمریکا در سال ۲۰۱۲ از جمله ارزیابی اطلاعات ارتش ایالات متحده - که مهم‌ترین ابزار مدیریت تحولات منطقه توسط واشنگتن بوده است - تصریح می‌کند: «رقابت بر سر جلب نظر و اقناع مردم، عامل تعیین‌کننده حکومت‌های تازه تأسیس در شمال آفریقا و یا منازعه جاری در سوریه و یمن است.» (DIA, 2012: 11-12)

درواقع همین مردمی و توده‌ای بودن حرکت موجب شد که ایالات متحده نه تنها نتواند وقوع انقلاب‌های خاورمیانه را پیش‌بینی کند بلکه حتی در درک عمق و احتمال تسری آن به دیگر کشورها نیز ناکام بود چرا که سرویس اطلاعاتی آمریکا در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر صرفاً متمرکز بر ارتباط‌گیری با سیستم رسمی کشورها در حوزه تهدیدهای تعریف‌شده بود و از روندهای درونی جوامع و بخصوص گروه‌های مخالف اطلاعات مستقیم نداشت. (Ignatius, 2011) دیان فنشتاین رئیس کمیته اطلاعاتی سنای آمریکا نیز با بیان اینکه دولت ایالات متحده سرویس اطلاعاتی خود را به دلیل ناتوانی در پیش‌بینی و مدیریت تحولات مصر تویخ کرد تصریح می‌کند که اطلاعات سیا

درباره انقلاب در مصر، یمن، بحرین و لیبی را در حد اخبار روزنامه‌ها بوده است (Rogin, 2011) و مواضع متناقض دولت آمریکا در بحبوحه انقلاب مصر، انتقاد جدی صاحب‌نظران را در پی داشت. این مسئله موجب شده که همراهی با مردم و عدم تقابل با جریان‌های مردمی، به یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه جدید تبدیل شود. اواما در این رابطه می‌گوید: «منطقه خاورمیانه در یک دهه آینده شاهد تغییرات زیادی خواهد بود. و هر جایی که تمایل ملتی را برای دور شدن از درگیری، هرج و مرج و حرکت به سمت حل و فصل دیپلماتیک مناقشات می‌بینیم، باید آمادگی تعامل با آن‌ها را داشته باشیم» (Obama(c), 2013)

وضعیت عدم اطمینان: ویژگی اصلی منطقه

یکی از فوری‌ترین پیامدهای نقش فزاینده توده‌های مردمی در تحولات منطقه برای منافع آمریکا، بروز وضعیت عدم اطمینان^۱ و پیش‌بینی ناپذیری جهت‌گیری آینده تحولات بوده است. در عین اینکه این حرکت اجتماعی، ساخته و پرداخته قدرت‌های خارجی نبوده است اما از سوی دیگر، حتی دولت‌های برآمده از انقلاب‌ها لزوماً نماینده تحولات نیستند و اساساً خود تحول مهم‌تر از نتیجه آن است. در واقع، به نظر می‌رسد که این تحولات هیچ تعهدی به جریان‌های سیاسی فعال یا پیش‌رو در این عرصه ندارند. این درک از تحولات که به فرایند اصالت می‌دهد به خوبی در نگاه صاحب‌نظران واشنگتن مشاهده می‌شود. میشل فلورنوی معاون سیاست‌گذاری وزارت دفاع آمریکا در دوره اول اواما بر این باور است که:

حوادث اخیر مربوط به بیداری عربی را باید به‌عنوان فصل اول از آنچه یک کتاب بسیار طولانی خواهد بود نگریست. این داستان به احتمال زیاد، اگر چندین نسل طول نکشد، حداقل چندین دهه زمان لازم دارد تا کاملاً بروز نماید و بنابراین ما باید نگاهی بلندمدت، نگاهی راهبردی به این واقعیت و همچنین انتظار پیچیدگی‌های فوق‌العاده و عدم اطمینان گسترده داشته باشیم. (Flournoy, 2013: 13)

حتی جامعه اطلاعاتی آمریکا با تمرکز بر تهدیدهای برآمده از بیداری اسلامی بر ضد منافع آمریکا مثل تشدید آمریکاستیزی و حتی قتل دیپلمات‌های آمریکایی در لیبی و گسترش سرزمین‌های بدون حاکمیت تصریح می‌کند:

اگرچه برخی کشورها به سمت حکومت دموکراتیک پیشرفت‌هایی داشته‌اند اما اکثر آن‌ها در حال تجربه عدم اطمینان، خشونت، و عقب‌گرد سیاسی هستند. سرنگونی رهبران و تضعیف رژیم‌ها باعث بروز رقابت‌های قومی و مذهبی هم شده است. بازیگران اسلام‌گرا از این گشایش سیاسی

بیشترین سود انتخاباتی را می‌برند و احزاب اسلام‌گرا در مصرف تونس و مغرب به احتمال زیاد نفوذ خود را در سال‌های آینده تثبیت می‌کنند. موفقیت دولت‌های در حال انتقال تا حدی وابسته به توانایی آن‌ها در ادغام این بازیگران در سیاست ملی و ادغام - یا گوشه‌نشین کردن - گروه‌های سیاسی، نظامی، قبیله‌ای، و تجاری که بخشی از رژیم‌های سابق بوده‌اند یا از آن رژیم‌ها منفعت کسب می‌کرده‌اند می‌باشد. در عین حال، انتقال‌هایی که در پرداختن به تقاضاهای عمومی برای تغییر ناکام می‌مانند به احتمال زیاد موجب احیاء ناآرامی و افزایش تمایل به سمت راه‌حل‌های اقتدارگرایانه یا افراط‌گرایانه می‌شوند. (Worldwide Threat Assessment, 2013: 14)

چنین درکی از واقعیت باعث شد که اصطلاح بهار عربی کم‌کم از رونق بیفتد و بجای آن بیداری عربی رایج‌تر شود تا آنجا که حتی اوباما در سخنرانی خود در مجمع عمومی سال ۲۰۱۳، این تحولات را به یک «تشنج»^۱ تشبیه کرد که منطقه را فرا گرفته است. (Obama(c), 2013) وضعیت عدم اطمینان موجب شد که آمریکا در تعریف نقش برای خود دچار سردرگمی شود که نهایتاً منجر به عدم وجود استراتژی واحد در قبال تحولات منطقه و رفتارهای موردی با تک‌تک کشورهای شود به طوری که همان‌طور که اوباما می‌گوید مورد سرزنش جدی گروه‌های مختلف داخلی کشورها قرار گیرد: «ایالات متحده به دلیل میانجیگری و دخالت در منطقه سرزنش می‌شود و به دست داشتن در توطئه محکوم می‌شود و در عین حال، ایالات متحده به خاطر کوتاهی در حل مشکلات منطقه و بی‌تفاوتی در مقابل رنج و درد مسلمانان مقصر خوانده می‌شود... آمریکا از سوی همه طرف‌های این منازعه داخلی (مصر) مورد حمله قرار گرفت و به‌طور هم‌زمان به پشتیبانی از اخوان المسلمین و مهندسی رویدادها برای برداشتن آن‌ها از قدرت متهم گردید». (Obama(c), 2013) در واقع، وضعیت عدم اطمینان هم محدودیت‌های قدرت آمریکا را بیشتر کرده و هم انتقادات و خصومت‌ها علیه آمریکا را افزایش داده است و در مجموع بیانگر ضعف آمریکا در مدیریت تحولات خاورمیانه است؛ امری که خود را در دکترین‌ها مثل «جای پای حداقلی»^۲ و «رهبری از پشت سر»^۳ در دوره جنگ لیبی، و راهبردهایی مثل «چرخش به آسیا»^۴ خودنمایی می‌نماید.

ناکارآمدی آرایش دفاعی موجود و ابزارهای متعارف

از زمان به قدرت رسیدن اوباما در سال ۲۰۰۹، واشنگتن در کنار تلاش برای تقلیل جبهه‌های جنگ در خاورمیانه، به دنبال این بود که با استفاده از یک آرایش جدید ترکیبی مشتمل بر

1. Convulsion
2. Light Foot Print
3. Leading from Behinde
4. Pivot to Asia

مؤلفه‌های متعارف و نامتعارف در برابر ایران، قدرت ایران را مهار و به متحدین خود در این رابطه، اطمینان دهد از جمله؛ ایجاد و تقویت سیستم دفاع موشکی منطقه و ادغام سیستم راداری آن با اسرائیل، نوسازی نظامی و فروش‌های گسترده تسلیحات متعارف به اعراب منطقه از جمله اعلام فروش شصت میلیارد دلار تسلیحات مدرن به عربستان و در عین حال تلاش جهت ایجاد ائتلاف جهانی برای مهار قدرت متعارف ایران از طریق منع صادرات اقلام متعارف (UNSCR 1929, 8: 2010)، افزایش کیفی قدرت تخریب تسلیحات متعارف، اعلام اراده سیاسی جهت استقرار عملیاتی تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی و استراتژیک در منطقه، و تقویت برتری استراتژیک اسرائیل در منطقه. (Shapiro, 2010) لذا دولت آمریکا تلاش می‌کند که با محوریت تهدید ایران برای منطقه، و با استفاده از ابزارهای نظامی متعارف و نامتعارف، حتی تهدید هسته‌ای ایران در قالب ضمانت امنیتی منفی (NPR, 2010)، نظم ضد ایرانی منطقه را تقویت کند. اما وقوع بیداری اسلامی، اساساً آرایش نظامی و دفاعی آمریکا در منطقه را بی‌معنی کرد چراکه اکنون تهدید جدید نامتقارنی شکل گرفته بود. اگر تا پیش از بیداری اسلامی، تهدید معطوف به قدرت متعارف ایران بود پس از بیداری اسلامی تهدید در خیابان‌های کشورهای عربی متحد آمریکا شکل گرفته بود. بنابراین هم منبع تهدید و هم جنس تهدید به گونه‌ای تغییر کرده بود که اساساً آرایش نظامی و دفاعی آمریکا در منطقه بی‌معنی شده بود. مهم‌تر آنکه ابزارهایی مثل جنگ، بیشتر به ضرر منافع آمریکا و برهم زنده وضع شکننده موجود در منطقه کار می‌کرد. (Lynch, 2011)

در حالی که آمریکا ناکامی‌های راهبردی خود در مواجهه با بیداری اسلامی را کاملاً درک کرده بود طی سال ۲۰۱۱ به چند برآورد راهبردی قطعی در رابطه با پیوند ایران، منطقه و منافع ایالات متحده نیز رسیده بود. این برآوردها عبارت بودند از:

۱- اگرچه ایران مبدع تحولات منطقه نبوده است اما از قابلیت تأثیرگذاری جدی و بهره‌برداری از آن‌ها در راستای تقویت قدرت و منافع خود برخوردار است رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا در این رابطه می‌گوید: «رژیم ایران در هیچ کدام از انقلاب‌های مردمی منطقه نقشی نداشته ولی مترصد بهره‌برداری و مسئله‌سازی است. من تصریح کردم هیچ‌گونه شواهدی دیده نمی‌شود که رژیم ایران در انقلاب‌های مردمی سراسر منطقه دست داشته است، اما روشن است به میزانی که این پروسه به درازا بکشد، به‌ویژه در بحرین، رژیم ایران به دنبال راه‌هایی برای بهره‌برداری از آن و ایجاد مشکلات است.» (Gates, 2011)

۲- هرگونه مداخله نظامی و تهدید به توسل به اقدام نظامی فقط منجر به آزاد شدن قدرت منطقه‌ای ایران و ضربه به منافع غرب در خاورمیانه متحول می‌شود. حتی همان‌طور که تقابل ایران و آمریکا بر سر تنگه هرمز و اراده اعلامی جمهوری اسلامی مبنی بر «مدیریت هوشمند»

عبور و مرور از تنگه هرمز با استفاده از قدرت نظامی نشان داد، تهران در به کارگیری از این ابزار قدرت خود احساس منفعت نیز می‌نماید. در چنین شرایطی بود که اواما در سخنرانی سالانه خود در اجلاس ایپک از «حرف‌های بیهوده»^۱ از جنگ علیه ایران و کسانی که دائم بر طبل جنگ با ایران می‌کوبیدند انتقاد کرد و آن را برای منافع ملی آمریکا خطرناک و به نفع ایران، توصیف کرد. (Obama(b), 2012) گیتس وزیر دفاع سابق آمریکا نیز با صراحت بیشتر در این رابطه می‌گوید: «بمباران ایران موجب پدید آمدن چندین نسل از نیروهای جهادی می‌شود و نوادگان ما باید با آنها در خاک آمریکا بجنگند». (Blair, 2009)

۳- جمهوری اسلامی، تحولات منطقه پس از بیداری اسلامی را در راستای گفتمان و منافع خود و تأییدکننده رویکرد سیاست خارجی خود در سه دهه پس از انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و این تحولات موجب تقویت اراده سیاسی ایران در پیگیری اهداف منطقه‌ای خود شده است. از سوی دیگر، وقوع بیداری اسلامی در منطقه موجب بروز جابجایی در موازنه قدرت در سطح سیاست داخلی کشورهای منطقه شده که باعث شده مخاطبین دیرینه گفتمانی جمهوری اسلامی ایران، یعنی مردم، به قدرت برسند و آمریکا، مخاطبین خود، یعنی حکام مستبد منطقه، را از دست بدهد.

۴- نهایتاً آنکه، نوع سیاست آمریکا در برخورد با تحولات منطقه نشان داد حتی مصالحه با غرب در حوزه‌های راهبردی تأمین‌کننده منافع کشورها و تضمین‌کننده بقای نظام سیاسی آنها نمی‌باشد به طوری که جنگ لیبی (۲۰۱۱) نشان داد که معامله هسته‌ای قذافی با غرب فقط موانع تهاجم نظامی آمریکا و متحدینش بر ضد لیبی را برچید و اگر لیبی سطحی از توانمندی‌های خود را حفظ می‌کرد چنین آسان آماج حملات ناتو و متحدینش قرار نمی‌گرفت. لذا در نگاه آمریکا، جنگ لیبی شانس هرگونه راه‌حل مذاکراتی برای موضوع هسته‌ای را تضعیف می‌کرد. (Kissinger & Baker, 2012)

نتیجه این وضعیت آن بود که در عین لزوم پرهیز از هرگونه تنش نظامی و جنگ، باید فشار بر ایران به صورت جدی افزایش یابد. در نتیجه سیاست آمریکا عملاً از پیگیری متوازن دو ابزار فشار و دیپلماسی خارج شد و فقط تشدید فشار بدون مذاکره با ایران در صحنه فعال بود. لذا «تشدید تحریم» به سیاست آمریکا علیه ایران تبدیل شد. این تغییر محاسبه از وضعیت و طراحی جدید بر ضد ایران ریشه در درک آمریکا از شیوه تغییر محاسبه تهران داشته است. ایالات متحده، آن گونه که ادعا می‌کند، به دنبال تغییر محاسبات راهبردی رهبران جمهوری اسلامی ایران در حوزه هسته‌ای بوده است. مطالعه مواضع واشنگتن به وضوح بیانگر آن است که مردم و

جامعه ایران کلیدواژه‌های اصلی و هدف اساسی طراحی سیاسی آمریکا هستند. در واقع آمریکا زمانی به نتیجه مطلوب خود یعنی تغییر محاسبه تهران می‌رسد که فشارهای ناشی از تحریم بتوانند با جدا کردن مردم از نظام، آن‌ها را در تقابل با یکدیگر قرار دهد. این گزاره راهبردی از این ایده نشات می‌گیرد که تا زمانی که بین دو وجه تعامل و فشار، توازن برقرار باشد این رویکرد دومسیره محکوم به شکست است. (Pollack & Takey, 2011) در واقع دو عامل در این زمینه نقش آفرینند: اول درک غلط واشنگتن از ذهنیت تصمیم‌گیری مقامات ایران و مدل هزینه-فایده مبنی بر اینکه افزایش تدریجی فشار باعث مصالحه طرف ایرانی می‌شود. این در حالی است که از نگاه تهران، آمریکا هرگز نمی‌تواند ائتلاف بین‌المللی را برای همیشه کنار یکدیگر نگاه دارد و در مقطعی، فشار بر ایران فروکش خواهد کرد و سپس به کلی از بین خواهد رفت و یا بی‌اثر خواهد شد. به عبارت دیگر، با مقاومت هسته‌ای، قبل از آنکه تحریم‌ها کمر اقتصاد ایران را بشکنند جامعه بین‌الملل منفعت خود در تداوم تحریم‌ها را از دست می‌دهد و ایران بدون نیاز به عقب‌نشینی هسته‌ای، از زیر بار تحریم‌ها خلاصی می‌یابد. (Einhorn, 2013) عامل دوم نیز مربوط به تحولات ژئوپلتیک منطقه و وقوع بیداری اسلامی در خاورمیانه می‌شود که آمریکا را به این باور رساند که ناآرامی در جهان عرب نباید منجر به عدم تمرکز بر موضوع ایران شود بخصوص آنکه با وقوع چنین روندی ایران می‌تواند به برنده واقعی این ناآرامی‌ها تبدیل شود و لذا یکی از الزامات آن، حفظ و تشدید فشار بر ایران است. بدین ترتیب، حفظ توازن در رویکرد دومسیره، اصل سیاست را به شکست می‌کشاند و لازم است که با سنگین‌تر کردن چشمگیر کفه فشار، تهران در کنج قرار گیرد.

بدین ترتیب، در این رویکرد، تغییر محاسبه از طریق ایجاد تحرک مردمی و آشوب داخلی که خود ناشی از فشار خارجی است کلید می‌خورد. لذا در نگاه واشنگتن، تغییر محاسبات راهبردی تهران اساساً یک فرایند است که در دوره جدید باید به دنبال این باشد که با تضعیف فزاینده اقتصاد و بروز آشوب در جامعه، شکاف در رویکرد راهبردی مسئولین، تردید درباره ادامه مسیر و همچنین منازعه سیاسی میان مقام‌های ارشد نظام ایجاد نماید و بدین ترتیب هزینه پیگیری سیاست‌های راهبردی از جمله برنامه هسته‌ای بر منافع آن غلبه می‌کند و تهران تغییر محاسبه می‌دهد. (Einhorn, 2013)

د) تأثیر توافق هسته‌ای بر درک آمریکا از ایران

ترکیب یک ایران عقلانی با یک منطقه غیرعقلانی (به خاطر از تزلزل ساختار عقلانی دولت-محور) پدیدآورنده فرمولی است که حاصل ترکیب این دو سطح تحلیل است. در واقع

از نظر آمریکا دستیابی ایران به سلاح اتمی یکی از عوامل تشدید وضعیت عدم اطمینان در خاورمیانه جدید است و لذا توافق هسته‌ای یکی از گام‌های اولیه و مهم برای کاهش عنصر عدم اطمینان و افزایش عنصر عقلانیت است. محسوب می‌شود. مطالعه نوع برداشت آمریکا از توافق هسته‌ای ژنو و سپس برجام بین ایران و گروه ۵+۱ یکی از موارد عینی است که به ما کمک می‌کند درک کنیم که آمریکا چگونه ایران را در شرایط جدید درک می‌کند. با بررسی مجموعه مواضع و تحلیل محتوای ادبیات مقامات آمریکایی می‌توان گفت که مهم‌ترین مؤلفه‌های درک آمریکا از ایران پس از توافق عبارتند از:

۱- واشنگتن موضع و رویکرد مذاکراتی ایران را دارای اهمیت راهبردی و در چارچوب مواجهه آمریکا با ایران از ابتدای انقلاب اسلامی می‌بیند. به طوری که جان کری بعد از جلسه توجیهی اعضای کنگره درباره مذاکرات ژنو ۵ در تاریخ ۱۳۹۲/۸/۲۳ (۱۴ نوامبر ۲۰۱۳) می‌گوید: «امید ما این است که تحریم جدیدی توسط کنگره تصویب نشود به این دلیل که ... توانایی ما را برای گرفتن یک توافق نابود می‌کند و در واقع باعث می‌شود که ما را در گفتگویی که سی سال طول کشیده تا به آن برسیم عقب باندازد». (Hudson, 2013) در واقع، در نگاه وزیر خارجه آمریکا، اینک پس از بیش از سه دهه، آمریکا احساس می‌کند که در تقابل راهبردی خود با انقلاب اسلامی، به یک نقطه عطف رسیده است.

۲- آمریکا بر این باور است که این تحریم‌ها بودند که رفتار انتخاباتی مردم در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم را شکل دادند و هدف راهبردی تهران از مذاکرات، خارج شدن از زیر بار تحریم‌هاست. (Obama(d), 2013) بنابراین اگرچه سیاست دومسیره گفتگو- فشار جواب داده است اما اهرم فشار باید همچنان حفظ و حتی تقویت شود. (Sherman, 2013) در همین راستا، گزینه نظامی به عنوان کاتالیزوری برای تضمین دستیابی به توافق سیاسی مطرح می‌شود. جان کری در سخنرانی در اجلاس امنیتی مونئیخ (۲۰۱۴) در رابطه با «تضمین تمایل ایران»، تصریح می‌کند: «در ماه‌های آینده ما اتحاد خود را حفظ می‌کنیم تا تمایل ایران برای دستیابی به توافق نهایی را تضمین کنیم ... و این کار را از طریق دیپلماسی با پشتوانه احتمال توسل به زور انجام می‌دهیم». (Kerry(b), 2014) پس در نگاه آن‌ها، تغییر محاسبه اتفاق افتاده است اما کافی و کامل نیست و این فضا اقتضا می‌کند که تعامل با ایران مبتنی بر اعتماد نباشد.

۳- از نظر آمریکا، تحریم‌ها بر تمایلات سیاست خارجی جامعه تأثیر گذاشته است و این اساسی‌ترین دارایی راهبردی غرب محسوب می‌شود (Obama(d), 2013) که مکمل نقش جامعه در تغییر محاسبه تهران است. شرمین درباره ویژگی‌های متفاوت جامعه ایران می‌گوید: «ایران برخلاف کره شمالی دارای یک طبقه متوسط است. مردم ایران با وجود محدودیت‌ها، به دنیا

سفر می‌کنند» (Sanger, 2013) از نگاه واشنگتن، این ظرفیت پدیدآورنده اهرم‌هایی است که آمریکا می‌تواند با «چشاندن طعم کاهش تحریم» به آن‌ها گام‌های بعدی توافق را پیش ببرد. در واقع، مبنای تحریم‌های فلج‌کننده نیز چیزی جز تحریک جامعه به ناآرامی سیاسی و آشوب نبود و این مسئله همچنان در دستور کار قرار دارد. جالب اینجاست که در لایحه تحریمی جنجالی کنگره هم‌زمان با اجرای توافق ژنو، تلاش برای گسترش تحریم‌ها به بخش خصوصی ایران پیش‌بینی شده است.

۴- ایالات متحده تصور می‌کند که رسیدن به توافق نهایی مطلوب و همچنین تضمین پایبندی ایران به توافق حاصل شده، همچنان از مسیر اجبار می‌گذرد و لذا لازم است که تحریم‌ها کاهش نیابند. ارزیابی ایالات متحده این بوده است که با توجه به مکانیسم تخفیف تحریم‌ها (مرحله‌ای بودن، منوط بودن به تأیید انجام تعهدات هسته‌ای ایران توسط آژانس، اندک بودن کل ارزش تخفیف تحریم‌ها، باقی ماندن تحریم‌های اصلی) حتی با سپری شدن دوره شش‌ماهه توافق ژنو، فشار اقتصادی بر ایران نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه افزایش می‌یابد. (Cohen (b), 2013) در واقع، در نگاه واشنگتن وجود فشار تحریم‌ها یکی از عوامل اجبار ایران در قبول توافق نهایی هسته‌ای می‌باشد. به عبارت دیگر، واشنگتن در دوره بعد از توافق ژنو به دنبال این بوده است که با استفاده از ابزارهای مختلف تشویقی (وعده برداشته شدن تحریم‌ها) و تنبیهی (تشدید تحریم‌ها و توسل به زور) جامعه و حکومت را مجاب کند که تنها راه خلاصی از فشار تحریم‌ها، رسیدن به توافق جامع نهایی است. شرم‌ن در این رابطه می‌گوید: «من امیدوارم که آنچه مردم ایران می‌فهمند این باشد که چون که آن‌ها گام اول را برداشتند تحریم‌ها به صورت محدود و هدفمند برای شش ماه تخفیف یافت. و اگر آن‌ها دنبال این هستند، و باور دارم که این گونه است، که همه تحریم‌ها برداشته شود راه تحقق آن بسیار واضح است و آن توافق جامع است... پس مسئله این است مردم ایران و حکومت ایران بفهمد که آن‌ها می‌توانند شاهد کاهش تحریم‌ها باشند اما تنها راه آن دستیابی به توافق جامع است.» (Sherman, 2014)

۵- ایالات متحده بر این باور است که توافق هسته‌ای ژنو، تهدید ایران را خنثی کرده است به طوری که برنامه هسته‌ای ایران آن قدر محدود می‌شود که حتی اگر اراده سیاسی ساخت سلاح هم محقق شود محدودیت‌های فنی اجازه این حرکت را نمی‌دهد. بدین ترتیب، توافق ژنو امنیت آمریکا و متحدانش را نیز افزایش داده است به طوری که با صفر کردن ذخایر مواد ۲۰ درصد، خط قرمز نتانیاهاو در مجمع عمومی ملل متحد ۲۰۱۲ را نیز کاملاً پوشش می‌دهد. در واقع، آمریکا اعتقاد دارد که هر سه مسیر احتمالی دست‌یابی ایران به بمب (غنی‌سازی ۲۰٪، مسیر پلوتونیوم، ترکیب ذخایر ۳/۵٪ با سانتریفیوژهای پیشرفته) را مسدود کرده است. اطمینان

آمریکا از این امر، وسوسه تقابل شدیدتر در موضوعات منطقه‌ای را بیشتر کرده است به طوری که اوباما تصریح می‌کند که با خارج کردن این «گزینه راهبردی» از زرادخانه قدرت ملی ایران و مسدود کردن دائمی آن، قدرت رقابت منطقه‌ای جبهه غرب بر ضد ایران در منطقه افزایش یابد. این مدل که اساساً مبتنی بر سطح تحلیل منطقه‌ای است که برگرفته از مدل تقابلی راهبردی آمریکا با شوروی می‌باشد. (Obama(d), 2013)

۶- در حالی که رژیم صهیونیستی خواستار تشدید مداوم تحریم‌ها است تا نهایتاً ایران «تسلیم» شود اما از نگاه واشنگتن، حکومت و جامعه ایران دارای «فرهنگ مقاومت» است و در مقابل سیاست‌های «تسلیم‌خواهی» سر فرود نمی‌آورد. این «درس» برگرفته از رد پیشنهاد هسته‌ای ایران در دوره جورج بوش است که نهایتاً منجر به آن شد که تعداد سانتریفیوژهای ایران از چند صد عدد به نوزده هزار برسد. از سوی دیگر، اگرچه همان‌طور که اوباما در نشست موسسه سابان می‌گوید تمایل واقعی واشنگتن آن است که همه پیچ و مهره‌های برنامه هسته‌ای ایران باز شود اما چتر فرهنگ مقاومت بر همه جریان‌های سیاسی ایران سایه افکنده است. اوباما در نشست سابان این گونه می‌گوید: «نکته دوم این است که شما باید این رویکرد کنونی ما را با گزینه‌های جایگزین مقایسه کنید. این ایده که ایران با تحریم‌های بیشتر و تهدیدات نظامی عصبی‌تر می‌شود و در نهایت می‌گویند ما تسلیم می‌شویم، برداشت درستی از مردم ایران یا رژیم ایران نیست. من فقط درباره تندرروهای ایران صحبت نمی‌کنم. فکر می‌کنم حتی میانه‌روها یا اصلاح‌طلبان داخل ایران نیز قادر نیستند بگویند ما تسلیم می‌شویم و دقیقاً هر چه آمریکا و اسرائیل بگوید انجام می‌دهیم. آن‌ها مسیری می‌خواهند که در آن احساس کنند به یک راه‌حل باکرامت رسیده‌اند. این لازمه سیاسی برای آن‌هاست و فکر می‌کنم در همه طیف‌های سیاسی آن‌ها وجود دارد. این ایده که ایران با تحریم‌های بیشتر و تهدیدات نظامی مضطرب‌تر می‌شود و در نهایت می‌گویند ما تسلیم می‌شویم، برداشت درستی از مردم ایران یا رژیم ایران نیست. من فقط درباره تندرروهای ایران صحبت نمی‌کنم. فکر می‌کنم حتی میانه‌روها یا اصلاح‌طلبان داخل ایران نیز قادر نیستند بگویند ما تسلیم می‌شویم و دقیقاً هر چه آمریکا و اسرائیل بگوید انجام می‌دهیم». (Obama(d), 2013) بدین ترتیب، راهبرد مبتنی بر تسلیم‌سازی نهایتاً به شکست می‌انجامد چرا که فرهنگ مقاومت که فراتر از موضوع هسته‌ای است بخشی اساسی از فرهنگ استراتژیک ملت ایران را شکل می‌دهد. به همین دلیل وزیر خارجه آمریکا بر این باور است که: «آیا تسلیم کردن امکان‌پذیر است؟ فکر نمی‌کنم این‌طور باشد منظورم این است که این بستگی دارد به آنچه شما درگیر آن هستید. من فکر می‌کنم که اساساً تحریم‌ها تولیدکننده تسلیم نیستند. این بخشی از محاسبات است». (Kerry(a), 2013)

۷- فراتر از موضوع هسته‌ای، آمریکا بر این باور است که ایران در یک فرایند تغییر قرار گرفته است و توافق هسته‌ای موجب سرعت گرفتن این فرایند می‌شود و لذا آن را باید فراتر از یک پروژه امنیتی نگریست بلکه توافق هسته‌ای را باید بخشی از یک فرایند اجتماعی نیز قلمداد کرد. اوباما در مصاحبه با جفری گلدبرگ از بلومبرگ می‌گوید: «اگر ایران قادر به اغیر باشد آنگاه پیامد معامله بر سر برنامه هسته‌ای آن‌ها این است که آن صداها و روندهای داخلی ایران تقویت می‌شوند، اقتصاد آن‌ها بیشتر رد جامعه جهانی ادغام می‌گردد و سفرهای بیشتر و گشایش‌های بزرگ‌تری رخ می‌دهد. حتی اگر این مسئله یک دهه یا ۱۵ سال یا ۲۰ سال طول بکشد اما نتیجه‌ای است که باید آرزوی ما را داشته باشیم» (Goldberg, 2014).

بنابراین دولت ایالات متحده آمریکا، قائل به خوب بودن توافق با ایران در راستای منافع خود و متحدینش است و تلاش می‌کند تداوم تغییر محاسبه را با ابزارهای مختلف، تضمین نماید. نمودهای این درک را می‌توان در واقعیاتی همچون زیاده‌خواهی‌ها در مطالبات فراقانونی هسته‌ای و مطرح کردن مطالبات غیرهسته‌ای، جسارت در استفاده از ادبیات توهین آمیز، و همچنین طرح مکرر تهدیدهای نظامی مشاهده کرد.

ه) راهبردهای ضروری برای مسیر پیش رو

اساس راهبرد آمریکا در تقابل با ایران، بر جامعه داخلی ایران و جامعه جهانی استوار است. در واقع، آمریکا، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک کل، هدف قرار داده و تلاش دارد که با تداوم فشار اجتماعی و اجماع جهانی، تهران را وادار به محدودیت‌های عینی نماید که در عین مسدود کردن دائمی «مسیر» حرکت احتمالی به سوی گزینه‌های نامتعارف، جمهوری اسلامی را از طریق «اجبار»^۱، وارد فرایند یک‌جانبه کنترل تسلیحات متعارف نماید بدین معنی که در عین کاهش توانمندی‌های دفاعی ایران، توانمندی‌های نظامی جبهه مقابل تقویت و همگرا تر گردد. عامل اصلی تصور واشنگتن از امکان‌پذیری این رویکرد، درک آمریکا مبنی بر این است که ایران راه‌حل رفع مشکل اقتصادی خود، یعنی تحریم‌های اقتصادی، را فقط در رفع تحریم‌ها از طریق اقدام سیاسی می‌بیند و به عبارتی قائل به راه‌حل سیاسی و نیازمند این مذاکرات است. همین مسئله باعث می‌شود که ابزار تحریم به‌عنوان مهم‌ترین ابزار سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران حتی در دوره پسابرجام، در قالب مکانیسم بازگشت تحریم‌ها، قلمداد گردد.

از سوی دیگر، آمریکا بر اساس مفهوم تعامل دوگانه^۱ به دنبال آن است که از یک طرف با تعامل با ایران توانمندی هسته‌ای آن را مهار و ظرفیت منطقه‌ای آن را به صورت نظام‌مند با خود همراه سازد و از طرف دیگر با تعامل با متحدین و شرکای خود در منطقه قدرت نظامی آن‌ها را به شدت افزایش دهد تا نهایتاً هم موازنه قدرت به شدت به نفع آن‌ها تغییر کند و هم اراده و جسارت آن‌ها برای برخورد با سیاست‌های منطقه‌ای ایران افزایش یابد. در این میان، مهم‌ترین دستور کار، مقابله جدی با گروه‌های مقاومت مرتبط با ایران، اختلال در پیوندهای آن‌ها با ایران و ظرفیت‌سازی نامتقارن برای تضعیف آن‌هاست. نشست کمپ دیوید بین رئیس‌جمهور آمریکا و اعراب حاشیه خلیج فارس در همین راستا در تابستان ۲۰۱۵ تشکیل شد.

بنابراین مهم‌ترین راهبردهای متقابل عبارتند از:

لزوم تغییر محاسبه راهبردی حریف: اساسی‌ترین اقدام لازم آن است که تصور آمریکا از علت تحرک دیپلماتیک دولت جدید و نوع جدید مذاکرات عوض شود. تا زمانی که آمریکا احساس می‌کند ایران نیازمند مذاکره است و تنها گزینه حل مشکل خود را، دیپلماسی می‌بیند فرایند فشار و زیاده‌خواهی در امتیازگیری متوقف نخواهد شد. لذا همه بازیگران صحنه سیاست داخلی از جمله دولت و تیم مذاکره‌کننده باید به گونه‌ای رفتار کنند که طرف مقابل احساس کند همه گزینه‌های ایران هم روی میز است؛ ایران برای تأمین منافع خود صرفاً از ابزار دیپلماسی بهره نمی‌برد بلکه دیگر ابزارهای قدرت خود اعم از اقتصادی، فرهنگی، جامعه و افکار عمومی، پیشرفت فنی هسته‌ای، و حتی نظامی را مدنظر دارد. به عبارت دیگر آمریکا تصور می‌کند که ابزار ایران فقط دیپلماسی است و هدف ایران هم فقط رفع تحریم است. برای رسیدن به یک مذاکره و توافق قابل قبول، لازم است به عنوان گام اول، این درک آمریکا از ابزار و هدف ایران تغییر نماید. تغییر برداشت، یکی از راهکارهای مقدماتی رسیدن به توازن است.

تنها راه حل مشکلات کشور، رفع تحریم نیست: از آنجا که ابزار تحریم، در اختیار آمریکا و بلکه لابی صهیونیستی در آمریکاست نمی‌توان انتظار داشت که در شرایط حاضر، تغییری حاصل شود. بر این اساس، این ادبیات که تحریم‌ها عامل ورود ایران به این گونه از مذاکرات نیست نیز نزد طرف مقابل از اعتبار برخوردار نیست. تغییر در این رویکرد (اعم از ادبیات تا سیاست‌گذاری) لازم است. مواضع مقام معظم رهبری مبنی بر اینکه راه حل مشکلات اقتصاد ایران، رفع تحریم نیست بلکه نگاه به درون، اعتماد به مردم و تقویت ساخت درونی قدرت اقتصادی کاملاً در این راستا قرار دارد (از جمله ۱۹ و ۲۸ بهمن). آمریکا احساس می‌کند که به

خاطر رفع تحریم‌ها ایران درباره همه چیز مذاکره می‌کند. این درک غلط تابه‌حال شیوه مذاکراتی آمریکا را تبیین می‌کند اما رویکرد قدرت درون‌زا و چشم‌ندوختن به دست بیگانه، که در قالب سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی جلوه کرده، تفاوت بین برداشت و واقعیت را برای آمریکا مشخص می‌سازد. در این میان، شیوه مذاکرات تیم ایرانی باید به گونه‌ای باشد که اساساً مبتنی بر سرچشمه‌های درونی قدرت و از موضع قوت باشد و ثانیاً منجر به تغییر درک حریف شود.

تمرکز بر جامعه و افکار عمومی داخلی: یکی از متغیرهای اساسی در سیاست آمریکا، جامعه داخلی ایران است و اساساً تحریک جامعه بر ضد حکومت و سیاست خارجی نظام یکی از سیاست‌های جدی طرف غربی محسوب می‌شود. این مسئله بخصوص در مورد تحریم‌ها صادق بوده است به طوری که هیلاری کلینتون خواستار استفاده از الگوی لیبی در ایران بود. (Clinton, 2011) همچنین در این مسیر، شرطی شدن جامعه به مذاکرات و رفع تحریم‌ها یکی از آسیب‌هایی است که متوجه سیاست ایران می‌باشد. آمریکا تمایل دارد که با استفاده از طعم کاهش تحریم برای جامعه ایران بخصوص طبقه متوسط شهری، فشار بر نظام را حفظ کند. لذا قطع پیوند بین انتظارات افکار عمومی و نتایج فوری در سیاست خارجی و توجیه جامعه نسبت به نگاه ابزاری آمریکا به جامعه ایران ضرورت دارد.

حفظ و تقویت قدرت منطقه‌ای: علت اصلی تشدید فشار بر ایران، تحولات منطقه‌ای ناشی از بیداری اسلامی و ناتوانی فزاینده آمریکا در مدیریت تحولات منطقه بوده است. بدین ترتیب، آمریکا بجای داشتن یک دستور کار ایجابی برای حل مشکلات و تأمین و حفظ منافع خود در منطقه که مستلزم پرداختن جدی به مقوله بیداری اسلامی بود متوسل به دستور کار سلبی شد که معطوف به درون‌گرا و منزوی کردن ایران در منطقه، از طریق ابزار تحریم، شد. لذا هرگونه عقب‌نشینی در حوزه منطقه‌ای و معامله و مصالحه در زمینه قدرت منطقه‌ای، آمریکا را به هدف خود نزدیک‌تر می‌نماید. قدرت منطقه‌ای ایران از این ظرفیت برخوردار است که هزینه فشار بر ایران را به حریف منتقل نماید. دور کردن فزاینده منطقه از فضای تقابل مذهبی و تغییر تعریف محیط امنیتی بر اساس شکاف شیعه- سنی یک الزام اساسی در این زمینه می‌باشد. در عوض باید با هدف ایجاد انسجام در جهان اسلام، رژیم صهیونیستی به عنوان ریشه معضل ناامنی در منطقه معرفی شود که معضلات دیگر مثل افراطی‌گری و تروریسم، برآمده از آن می‌باشند.

نتیجه

ادراک راهبردی آمریکا از ایران ریشه در برداشت آن از عقلانیت تهران، چستی تحولات خاورمیانه بعد از بیداری اسلامی و محدودیت‌های قدرت آمریکا در مدیریت تحولات منطقه دارد که نتیجه آن در قالب سیاست‌های تشدید فشار و تحریم بر ایران خودنمایی کرده است. وقوع بیداری اسلامی باعث تحول در درک آمریکا از خاورمیانه شد: بدین معنی که خاورمیانه در وضعیت انتقال قرار گرفته اما این انتقال لزوماً نظام‌مند و مسالمت‌آمیز نیست بلکه با بی‌نظمی و خشونت همراه شده است. دولت اواما با وجود گذشت چند سال از وقوع بیداری اسلامی، هیچ ایده یا ابتکار سازنده‌ای را در این رابطه مطرح نکرده است و به وضوح پیدا است که آمریکا در قبال تحولات بیداری اسلامی دارای یک استراتژی ایجابی نیست، تحولات منطقه را «زمان‌بر» می‌داند و لاجرم این مسیر پرتنش و فشار باید طی شود که بهترین راه برای آن درگیر نگاه داشتن نیروهای درون جهان اسلام بر ضد یکدیگر بخصوص درگیری‌های مذهبی است. بنابراین راهکاری جز تلاش برای مدیریت و کنترل تهدیدهای برآمده از بیداری اسلامی و خاورمیانه مملو از «عدم اطمینان» نمی‌باشد. با توجه به تجربه بسط نفوذ و قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی بعد از جنگ عراق. بخصوص جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه، نگرانی عمده و اشنگتن این بود که انقلاب اسلامی به‌عنوان یک الگوی جدی، و جمهوری اسلامی به قدرت هژمون منطقه‌ای تبدیل شود. با توجه به محدودیت‌های درونی و منطقه‌ای قدرت آمریکا، گزینه نظامی اساساً گزینه‌ای پرهزینه و برهم زننده وضعیت سیال و شکننده خاورمیانه محسوب می‌شود. این ماتریس راهبردی باعث شده که آمریکا با تهاجمی‌تر کردن (غیرنظامی) سیاست خود در قبال ایران و تمرکز فراینده بر گزینه‌های فشار با پیگیری سیاست «تشدید تحریم»، تلاش نماید تا ایران را با ابزار اقتصادی، مهار راهبردی کند.

توافق ژنو و سپس برجام بخش مهمی از پازل درک آمریکا از ایران را تکمیل نموده است و البته فرایند برداشت از ایران همچنان ادامه دارد. تصور آمریکا از توافق هسته‌ای به‌عنوان یک «توافق خوب» آن است که عقلانیت ایران، تهران را وادار به مصالحه کرده است و آمریکا توانسته از طریق این توافق، تهدید احتمالی ایران را خنثی کند. به عبارت دیگر، توافق هسته‌ای تأییدکننده محاسبات و اشنگتن از عقلانیت تهران و روندهای درونی ایران است. بدین ترتیب، از نگاه آمریکا، با تغییر معادله هزینه-فایده ایران می‌توان آن را وادار به عقب‌نشینی کرد و این درک می‌تواند موجب گشایش جبهه‌های دیگر فشار علیه ایران گردد. مهم‌ترین شاخص این نوع ادراک راهبردی را می‌توان در عدم لغو کامل تحریم‌ها در دوره پسا ژنو و پسابرجام، طراحی مکانیسم بازگشت فوری تحریم‌ها در چارچوب برجام، و باز بودن مسیر تشدید

تحریم‌های غیرهسته‌ای در چارچوب برجام مشاهده کرد. واشنگتن بر این باور است که هدف اساسی تهران از مذاکره و توافق، رفع تحریم‌ها است و چاره‌ای جز تداوم مسیر کنونی ندارد. بدین ترتیب، نوع درک آمریکا از ایران به گونه‌ای بوده است که تجویز آن برای سیاستمداران واشنگتن، چیزی جز تشدید فشار بر ایران نبوده است. در واقع، آمریکا بر این باور است که می‌توان هم‌زمان فشار بر ایران را تا حد تغییر محاسبه افزایش داد اما از پاسخ متقابل ایران نیز جلوگیری کرد و لذا رویکرد مذاکره و همکاری در رفع تهدید احتمالی نامتعارف ایران (در قالب اطمینان از عدم دستیابی ایران به سلاح و اثبات اینکه برنامه هسته‌ای ایران صرفاً صلح‌آمیز است) و تقابل با برنامه‌های منطقه‌ای ایران را دنبال می‌کند.

به عبارت دقیق‌تر، آمریکا به دنبال آن است که طی یک فرایند، مکانیسمی از جنس کنترل تسلیحات را برای ایران تعریف کند که فراتر از موضوع هسته‌ای است و می‌تواند شامل توانمندی موشکی جمهوری اسلامی نیز می‌شود. این فرایند اساساً بلندمدت است و دستیابی به آن نیازمند اهرم‌های جدی مثل تحریم‌های راهبردی است. لذا تمرکز کنونی آمریکا متمرکز بر تداوم موفقیت در همین مسیر، با استفاده از محیط داخلی است و برنامه فوری برای تسری آن یا تبدیل کردن آن به برنامه مشترک منطقه‌ای در چارچوب منافع جمهوری اسلامی مشاهده نمی‌شود بلکه این امر صرفاً محدود به منافع مشترک مثل مبارزه با مواد مخدر و مبارزه با دزدی دریایی و ... است. مهم‌ترین راهبرد مدیریت و تغییر این وضعیت عبارت است از تلاش برای تغییر محاسبه آمریکا و همراه‌سازی جامعه داخلی و جامعه بین‌الملل. در عین حال، می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های منطقه‌ای، قدرت مذاکره‌ای جمهوری اسلامی را نیز تقویت کرد.

منابع

- Allison, Graham, & Zelikow, Philip, (1999), *Essence of Decision: Explaining the Cuban Missile Crisis*, Longman.
- Green, D. P. & Shapiro, I, (1994), *Pathologies of Rational Choice Theory: A Critique of Applications in Political Science*, Yale University Press.
- Heywood, A, (2004), *Political Theory: An Introduction*, Palgrave Macmillan.
- Kahler, Miles, (1998), "Rationality in International Relations", *International Organization*, 52 (4).
- Jones, Bryan, (1999), "Bounded Rationality", *Annual Review of Political Science*, 2 (1).
- Lynch, Mark, (June 2011), "Upheaval: U.S. Policy Toward Iran in a Changing Middle East", Center for New American Security.
- Pollack, Kenneth & Takeyh, Ray, (Fall 2011), "Doubling Down on Iran", *The Washington Quarterly*, 30 (3).

Documents:

- Clinton, Hillary, (October 26, 2011), "Interview With Bahman Kalbasi of BBC Persia", BBC Persian, <http://www.state.gov/secretary/rm/2011/10/176237.htm>.
- Cohen, David (a) (May 15, 2013), "U.S. Policy Toward Iran", Senate Committee on Foreign Relations, http://www.foreign.senate.gov/imo/media/doc/Cohen_Testimony.pdf.
- Cohen, David (b), (December 12, 2013), "Assessing the P5+1 Joint Plan of Action with Iran: Administration Perspectives", Senate Committee on Banking, Housing, and Urban Affairs.
- Department of Defense, (2010), "Nuclear Posture Review (NPR)", <http://www.defense.gov/npr/>.
- Department of Defense, (2012), "Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense", http://www.defense.gov/news/defense_strategic_guidance.pdf.
- DIA (Defense Intelligence Agency), (February 16, 2012), "Annual Threat Assessment", Senate Armed Services Committee, <http://www.dia.mil/public-affairs/testimonies/2012-02-16.html>.
- Kerry, John (a), (December 10, 2013), "The P5+1's First Step Agreement

With Iran on its Nuclear Program”, House Foreign Affairs Committee.

- Kerry, John (b), (February 1, 2014), “Remarks at Munich Security Conference”, <http://www.state.gov/secretary/remarks/2014/02/221134.htm>.

- National Intelligence Estimate (NIE), (2007), “Iran: Nuclear Intentions and Capabilities”, Office of Director of National Intelligence.

- Netanyahu, Benjamin, (September 27, 2012), “Speech at UN General Assembly”.

- Barack, Obama, (a) (May 22, 2011), “Remarks by the President at the AIPAC Policy Conference”, White House. <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/05/22/remarks-president-aipac-policy-conference-2011>.

- Barack(b), Obama, (March 04, 2012), “Remarks at AIPAC Policy Conference”, White House, <http://www.whitehouse.gov/photos-and-video/video/2012/03/04/president-obama-2012-aipac-policy-conference#transcript>.

- Barack(c), Obama, (September 24, 2013), “Remarks by President Obama in Address to the United Nations General Assembly”, White House, <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2013/09/24/remarks-president-obama-address-united-nations-general-assembly>.

- Barack(d), Obama, (December 07, 2013), “Remarks by the President in a Conversation with the Saban Forum”, White House.

- Panetta, Leon, (14 February 2012), “Defense Authorization Request for Fiscal Year 2013 and the Future Years Defense Program”, Senate Armed Services Committee, Retrieve from: http://www.boston.com/news/nation/washington/articles/2012/02/16/panetta_no_iranian_decision_yet_on_nukes.

- Sherman, Wendy, (February 22, 2014), “Roundtable With Journalists”, <http://www.state.gov/p/us/rm/2014/221932.htm>.

- Sherman, Wendy, (October 3, 2013), “Reversing Iran’s Nuclear Program”, Senate Foreign Relations Committee, <http://www.state.gov/p/us/rm/2013/215094.htm>.

- UN, (2010), UN Security Council Resolution 1929.

- Worldwide Threat Assessment of the U.S. Intelligence Community (2009; 2010; 2011; 2012; 2013), Office of Director of National Intelligence, Available at: <http://www.dni.gov/index.php>.

Site:

- Blair, Davis, (May 01, 2009), “Robert Gates: bombing Iran would not Stop Nuclear

threat”, The Telegraph, <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/5257343/Robert-Gates-bombing-Iran-would-not-stop-nuclear-threat.html>.

- Einhorn, Robert, (July 10, 2013), “Getting to Yes With Iran”, Foreign Policy, http://www.foreignpolicy.com/articles/2013/07/10/getting_to_yes_with_iran.

- Flournoy, Michael, (2013), “Beyond the Arab Awakening: A Strategic Assessment of the Middle East”, Brookings Institution, <http://www.brookings.edu/~media/research/files/reports/2013/05/centcom>.

- Gates, Robert, (March 12, 2011)”, Media Availability with Secretary Gates en route to Andrews Air Force Base from Manama, Bahrain”, <http://www.defense.gov/transcripts/transcript.aspx?transcriptid=4784>.

- Goldberg, Jeffrey, (March 2, 2012), “Obama to Iran and Israel: 'As President of the United States, I Don't Bluff'”, The Atlantic, <http://www.theatlantic.com/international/archive/2012/03/obama-to-iran-and-israel-as-president-of-the-united-states-i-dont-bluff/253875>.

- Goldberg, Jeffrey, (March 2, 2014), “Obama to Israel -- Time Is Running Out”, Bloomberg, <http://www.bloombergview.com/articles/2014-03-02/obama-to-israel-time-is-running-out>.

- Hudson, John, (November 13, 2013), John Kerry's Iran Briefing Succeeds ... in Solidifying GOP Against Him, Foreign Policy, http://thecable.foreignpolicy.com/posts/2013/11/13/john_kerrys_iran_briefing_succeeds_in_solidifying_gop_against_him.

- Ignatius, David, (February 10, 2011), In the Middle East, “a Catch-22 for the CIA”, Washington Post, <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2011/02/09/AR2011020904531.html>.

- Kissinger, Henry & James Baker, (April 9, 2011), “Grounds for U.S. Military Intervention”, Washington post, http://www.washingtonpost.com/opinions/grounds-for-us-military-intervention/2011/04/07/AFDqX03C_story.html.

- Lew, Jacob, (June 30, 2013), “Conversation with ASPEN Ideas Festival 2013”, The ASPEN Institute, <http://www.aspenideas.org/sites/default/files/images/AIF-Pages/In-Conversation-with-Jacob-Lew.pdf>.

- Sanger, David, (2013), Politics and a Ruptured Tendon Don't Faze Lead Iran Negotiator, New York Times, <http://www.nytimes.com/2013/12/01/world/middleeast/politics-and-a-ruptured-tendon-dont-faze-lead-iran-negotiator.html?pagewanted=2&hp&pagewanted=print>.

- Shapiro, Andrew, (July 16, 2010), “The Obama Administration’s Approach

to U.S.-Israel Security Cooperation: Preserving Israel's Qualitative Military Edge”, Saban Center for Middle East Policy.